

این شماره روزنامه را نگهداری
 نهائید، هفته آینده با علامتی که دارد
 برنده جایزه گرانبهای است.
 در موقع دریافت جایزه باید عین
 روزنامه ارائه داده شود.

< علامت مخصوص >

.....

< برندگان جوایز هفته قبل در صفحه ۲ >



ناصر نظامی
 مدیر داخلی نسیم شمال

شمال

شماره ۱۳۳۳

س ۱

زننده بان جبهه استقلال



جبهه استقلال

جبهه‌ای که خیانتکاران کشور را نابود خواهد کرد

میکویند کاری را که یک نفر نمیتواند انجام دهد سه نفر بسهولت انجام میدهند

برای پیشرفت امور اجتماعی و عقاید سیاسی شکی نیست هر قدر هم فکر و هم مسلک زیادتیر باشد حصول موفقیت سهل تر و نزدیکتر است روی همین اصل پس از شهریور این فکر دو دماغ ما تولید شد که اتحادیه‌ای از نامه نگاران تشکیل بدهیم و با تشریح مساعی یکدیگر به آنچه مصالح کشور اقتضادارد عمل کنیم ، البته این فکر را با رفقا در میان گذاردیم و خوشبختانه مورد تصدیق واقع شد اولین اتحادیه مطبوعات در اواخر کابینه سهیلی تشکیل گردید

توده با نظریات مخصوصی که داشتند بنیاد جبهه آزادی را متزلزل نمود و یکمده از مؤسسیین اصلی که مدیران جراید ملی بودند از جبهه خارج شدند علت خروج آنها این بود که روزنامه‌های توده پیشنهاد کردند که جبهه آزادی باید تماما بر علیه جناب آقای سیدضیاء الدین مبارزه نمایند ؛ جراید ملی اظهار داشتند که جبهه آزادی ملقبه سیاست خارجی و نظریات خصوصی اشخاص نیست و ما باید بطور بی طرفی از منافع کشور و آزادی دفاع نماییم .

و ی همین اصل جراید ملی که غیر از منافع مملکت و رویه بیطرفی نظر دیگری نداشتند از جبهه آزادی خارج شدند و جبهه مخصوص چند نفر مزدور خارجی گردید و نتیجه اعمال بیشتر مانه اینها بر جمیع ایرانیان بلکه دنیا ثابت شد

اینک جبهه استقلال که بدون مقدمه تشکیل گردید یعنی در یکروزی که مدیران جراید از دعوت یکی از انجمن ها مراجعت میکردند در اداره روزنامه باختر گرد آمدند و پس از مذاکرات زیاد تصمیم به تشکیل جبهه استقلال گرفتند ؛ و این جبهه توسط چهل نفر از مدیران جراید ملی که هیچ بستگی با سیاست های خارجی و متنفذین ندارند تشکیل شد ، اغلب و بلکه تمام اعضای این جبهه کسانی هستند که با خون دل و هزاران زحمت روزنامه های

خود را اداره میکنند و بایک ایمان کامل از وطن و آزادی دفاع مینمایند ؛ شخصیت های اعضاء این جبهه را تمام مردمی شناسند و بحسن نیت و میهن دوستی آنها اعتماد و ایمان کامل دارند .

بق اساسنامه ای که جبهه استقلال آنرا تصویب نموده است جز حفظ استقلال کشور و منافع مملکت و آزادی

مطبوعات نظر دیگری ندارد و با ایمان کامل با هر فرد و هر جمعیت و مقامی که کوچکترین نظر سوئی نسبت به بیطرفی و منافع سیاسی و اقتصادی کشور داشته باشد تا آخرین لحظه مبارزه خواهد نمود ؛

ما تشخیص داده ایم تا میان استقلال ما تحکیم نگردد تا حق حاکمیت ملی ما محرز نشود تا آزادی فردی و اجتماعی ما تامین نکرده تمام حرفها و اقدامات ما بی نتیجه است ما تشخیص داده ایم که برای یک ملت زنده اولین موضوع حیاتی استقلال و حق حاکمیت ملی است

ما تشخیص داده ایم که بوجود آمدن هر حکومت دیکتاتوری بر سر خلاف مصالح کشور است ؛ بنابر این اجتماع ما برای تحکیم استقلال - حق حاکمیت ملی ، مبارزه با هر گونه استبداد و ارتجاع است و تا آخرین لحظه امکان برای هدف خود با هر عنصر خائن و وطن فروش داخلی یا مقام خارجی مبارزه بلکه فداکاری خواهیم نمود و تا وقتی که به هدف خود نرسیم دست بیگانگان و دلالهای آنها را از دامن ملت ایران کوتاه نماییم آنی ساکت نخواهیم نشست ؛

سن نیتی که اعضای جبهه استقلال دارند ما را امیدوار می کند که با اعتماد به نفس خدماتی که شایسته و برانزده یک جمعیت وطن پرستی است و ما آنرا بر عهده گرفته ایم انجام دهیم و دشمنان کشور را با مشت های آهنین و اراده قوی محو و نابود سازیم .

چاقو کشهای بیگناه میکویند در وزارت کشور کمیسیونی جهت تجدید نظر در باره چاقو کشهای تبعیدی تشکیل شده است که کار یکمده بیگناه را اصلاح نمایند ما امیدواریم در این جلسه تصمیماتی اتخاذ شود تا بیگناهانی که بدون مجوز قانونی و روی اصول فرش و رزوی به مناطق بد آب و هوای ایران تبعید نموده اند دوباره بسرو سامان خود برسانند .

رضا

آقای رضا ، معاون دوزیه باجیب زدن دو میلیون تومان پول دولتی راضی شد ؛

ما امروز حق را بمولفین کتب اول دبستانی میدیم که برای بچه های کوچک هم نوشته اند ؛

رضا راضی شد ؛



برندگان جوایز

نسیم شمال

«شماره ۴۳»

- برندگان شماره ۱ بالا نسبت به برندگان شماره های قبل زیاد تر هستند
- کسانی که دارای شماره هائی می باشند که هشت علامت « ۱ » دارند برنده یک پهلوی طلا
- شماره هائی که دارای هفت علامت « ۱ » است سیصد ریال وجه نقد
- شماره هائی که دارای شش علامت « ۱ » است یکصد ریال پول نقره
- شماره هائی که دارای پنج علامت « ۱ » است یکسال روزنامه رایگان
- شماره هائی که دارای یک علامت « ۱ » است یکدوره کامل شاهنامه فردوسی

- شماره هائی که دارای دو علامت « ۱ » است عکس صاحب آنها مجاناً در روزنامه بچاپ خواهد رسید
- ضمناً صورت مشروح کسانی که تا کنون از جوایز نسیم شمال استفاده نموده اند از هفته آینده بتدریج در یک ستون بچاپ خواهیم رساند
- برندگان برای دریافت جوایز خود روز چهارشنبه از ۴ تا ۶ بعد از ظهر بتقر نسیم شمال مراجعه نمایند
- جوایز این هفته دارای چندین گلدان نقره و تعداد دوست جلد کتاب خواندنی و پنج پهلوی طلا است .
- این روزنامه را نگهداری نمایند

به مناسبت عید غدیر خم پذیرائی در کلوپ طباطبائی

خطابه

عالیجناب دکتر کثو هرز
رفقا!

من چند روز است یقین کرده ام که همه چیز ایران فاشیست است - زیرا برای من خیر آورده اند که چند گاو پیشانی سفید دهکده ام واقع در نواحی شمالی روزی سه چارک شیر کم میدهند

ملاحظه فرمائید چقدر عمال فاشیستی در ایران زیاد شده اند که گاو بنده هم تابع آنها شده است
دیروز شاهزاده والاتبار عهدتجرا بروج خان سکندری خورده، امر کرده است که باید این مرتجعین را نابود کرد، شما ترسید مردم بدبخت و گرسنه غیابانها را بهوای نهارمفتی و سی ریال وجه نقد فریب بدهید، به کیتته عظیم و صدر صدملی «۱۱» مایا و رید تادستور بدهیم چگونه طرفداران فاشیست را نابود کنند

رفقا از ته قلم خود فریاد بکشید: مرده باد گاوهای فاشیست املاک من! زنده باد تمام برتقال فروشها - حملها - سیورها - دو چرخه دارها - نفتیها - حزب بلا سیده توده!



روز سه شنبه چهاردهم آذرماه جاری که مصداق باعید سید غدیر بود جناب آقای سید ضیاءالدین طباطبائی در کلوپ با شکوه خود که برای هم مسلکان و همفکران جناب ایشان تخصیص داده شده است از دوستان و آشنایان و محترمین پذیرائی مینمودند، از ساعت هشت صبح تادوی بعد از ظهر هزاران اشخاص از محترمین و رجال و نامه نگاران برای عرض تبریک به محل کلوپ آمدند و در این جشن عالی مذهبی فرخنده ترین روزهای خود را گذراندند بطوریکه از آغاز حکومت دیکتاتوری و تاروز

ایشان خواندند برای مسرت خوانندگان عزیز بچاپ میرسانیم این روز تاریخی قسمتی از اشعاری را که شعرای معاصر سروده و در حضور

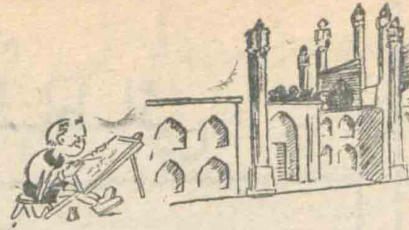
اثر طبع شیوای آقای شیوا

شعار جوانمردان!

بر سر بالینم آن زیبا نگار آید نیاید
بهر دلجوئی از این بیمار زار آید نیاید
گل بجز خواری بلبل در نظر دارد ندارد
جز نوای ناله زار از هزار آید نیاید
حسن خوبان جهان دائم بچا ماند نماند
دائم این خوبی مرایشان را بکار آید نیاید
یار زیبا روی هرگز با وفا گردد نگرود
یا به دل عشاق را صبر و قرار آید نیاید
آه عاشق در دل معشوق اثر بخشد نبخشد
دلستان دل داده گان را در کنار آید نیاید
مهر من هیچ از جفای آن صنم کاهد نکاهد
وین هنر خود از رقیب نا بکار آید نیاید
نیک نام از مرد نام نیک او میرد نمیرد
حاصل بد نامی الانک و عا آید نیاید
غیر بنیاد محبت در جهان پاید نیاید
جز بنای عشق کاخی استوار آید نیاید
عشق چون سید ضیاء الدین کسی دارد ندارد
حامی اسلام چون او کس بیار آید نیاید
همت و مردانگی زین بیشتر بینی نه بینی
در سیاست همچو او با اقتدار آید نیاید
درد بی درمان این کشور جز او ذاند نداند
در علاج درد چون او هوشیار آید نیاید
کس چون او آماج تیر ناکسان گشته نگشته
بهر حفظ ملک چون او مرد کار آید نیاید

دشمن و بدخواه او جز کین و شر جوید نجوید
دشمن آل علی جز نابکار آید نیاید
عنصر کجرو به غیر از راه شر بوید نبوید
راستانرا جز جوانمردی شمار آید نیاید
مهر تابنده زخفاشان زیان بیند نه بیند
یا زوعوی سگان مه بی قرار آید نیاید
جز نیاکانش مدد از شیر می جوید نجوید
غیر حق او را پناه و غمگسار آید نیاید
جز خدا کس هادی مردان دین باشد نباشد
جز هدایت از ولی کردگار آید نیاید
مادر گیتی دیگر همچون علی زاید نراید
فارسی چون حیدر دولدول سوار آید نیاید
جز علی دادار کس را لافتی گوید نکوید
شهواری را بجز او ذوالفقار آید نیاید
غیر از او کسرا سریر سروری زبید نزیبید
یا چو او شاهنشهی با اقتدار آید نیاید
هیچ دانا ره به کته فضل او دارد ندارد
علم و فضل ودانش او در شمار آید نیاید
در شجاعت روز هیچکس چو او بیند نه بیند
در سخاوت کس چو او بی اختیار آید نیاید
بهر حفظ دین کسی چون او کمربندد نیندد
مصطفی را همچو او کی دستیار آید نیاید
دست مارا در دو گیتی کس جز او گیرد نگیرد
یا شفیح ماجز او روز شمار آید نیاید
طبع کس مانند شیوا در فرو ریزد نریزد
یا چو او ملاح باب هفت و چار آید نیاید
فقرو ذات قیمت فضل و هنر کاهد نکاهد
چاه و عزت اعتبار نابکار آید نیاید

ای تهران



در گوشه

یکماه در تاریکی

اداره ننگین برق چه میکنند یکماه است عباس آباد عین الدوله در ظلمت و تاریکی محض غوطه در است و برای نمونه یکی از چراغهای که دولت منزل آقای خلیلی را روشن و نورانی میکند در آنجا پیدا نمیشود آقای خلیلی همیشه بایک قیافه حق بجانب و مظلومانه از نداشتن نیروی کارخانه برق شکایت دارد ، در صورتیکه دوستان ایشان پیوسته غرق روشنائی و نور هستند ولی مردم بدبخت ساکن عباس آباد عین الدوله در خیابان شمار ناک آنجا باید کورمال کورمال به انتظار خود بروند آقای خلیلی ! شما اگر نمیتوانید این وضعیت اسف انگیز را درست کنید از مقام خود استمفاده کنید بگذارید کسانی که دست و دل پاکترند سرو سامانی به ادارات برق بدهند

گر به ناقل

کجا تخم میگذارد ؟

چند نفر از نمایندگان کیلان میخواهند دیوان بکی استنادار سابق خوزستان را که پرونده می در دیوان کیفر دارد به استناداری کیلان بفرستند . مردم زجر دیده کیلان که انتظار دارند نمایندگانشان لااقل باری از دوش آنها بر دارند ، از این انتخاب مدمقانه مات و میهوت مانده اند ، گویا بیچاره ها نمیدانند که در سن پرده چه دستهای مرموزی برای آنها کار میکنند و گر به ناقل در کجا ها تخم میگذارد !

ماه آذر !

اگر قرنها بر مردم این سر زمین بگذرد ، ماه مشهور آذر را فراموش نمی کنند ! در هفدهم این ماه بامر مقام مرموزی مردم گرسنه و بدبخت را به مسلسل بستند و بجای نان سر نیزه براق ارتش شاهنشاهی را بر خ آنها کشیدند . هنوز مسیب واقعی این کشت و کشتار فجیع بکیفر اعمال پلیدانه خود نرسیده است ، و روزنامه ها که باید پیش از هر مقامی در این مورد بافشاری کنند ، فقط بذكر وقایع آن روز خوبین و چاپ کردن چند عکس مغشوش قناعت ورزیده اند !

گفتار پاسبان

نامه شهربانی ، ستونی تحت عنوان گفتار پاسبان دارد که بازبان ساده و عوامانه می بیاسبانان کشور دمکرات ایران رسم و راه زور گفتن ، مظنون بودن ، بیه هریبچاره می را گرفتن ، و یاد میدهند ، اینهم از نامه ای که در دوره اخیر پول آنها با ضرب بس گردنی از مامورین شهربانی میگیرند

دکترهای بیکار !

وزارت بهداری ، بیست و پنج نفر دکتر دندان ساز در بیمارستانها دارد که هیچکدام بقدرت خدا از صبح تا غروب کار نمیکنند و مراجعین را با اخم و تخم فراوان جواب میدهند اما سر بر مرتباً حقوقات موعود « ! » خود را دریافت میدارند ! میدانید چرا ؟

برای اینکه هیچکدام از آنها اسباب و آلات کار ندارند ، و ازدکتری فقط بنام خشک و خالی آن اکتفا کرده اند !

ایران و روس

پس از انقلاب عظیم لنین در روسیه ، دوستی ایران و روس محکمتر شد ، زیرا دست توانای لنین زنجیر های اسارت و بردگی روسهای تزاری را پاره کرد و بتمام ملل کوچک و ضعیف روی زمین آزادی و بزرگی اعطا نمود

امروز چند نفر مزدور خیانتکار که تنها برای مال و مقام بجان مردم بدبخت ایران افتاده اند ، میخواهند این رشته مودت را بگسلند ، غافل از این هستند که هیچوقت نمیتوان یک دوستی پا بر جایی را با هوچی بازی و منقلب سست و بی بنیاد کرد باید به این آقایان دورو گفت : خاک بر سر ها ، بروید بپیرید . . .

فتنه بیگانگان

بشیر عشق نشان از جهان نخواهد ماند

بماند عشق ولیکن نشان نخواهد ماند

خزان عمر من آمد بهار عمر تو شد

بهار عمر تو هم ای جوان نخواهد ماند

ببزر سازه دیوار نیستی است سرم

رهین منت هفت آسمان نخواهد ماند

بدانکه مملکت داریوش و کشور جم

بدست فتنه بیگانگان نخواهد ماند

بر انجبر ببر از من پیام کز اشراف

دگر بدوش تو بارگران نخواهد ماند

بکار باش مده وقت را ز کف من بده

مجال و وقت بماجز کشان نخواهد ماند

بگو بمار فبی خانمان خانه بدوش

که جز خدا تو کس لامکان نخواهد ماند

عارف

اخطار خیلی مهم

بدوشیزگان و بانوان ماو راء اردن

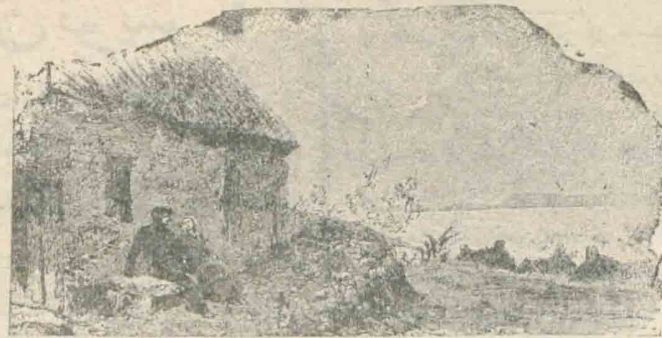
نظرباینکه نافه زاده عظیم الشان چند روزی مهمان شما میباشد ما از راه نوع پروری شما تاکید میکنیم تا اندازه می مواظب خود باشید زیرا ممکن است همان یادگاری های مشمش « ۱ » و گرانبهای « ۱ » را که در این سر زمین از ذات مبارک « ۱ » و بی همتای « ۱ » خود به یادگار گذارده اند ، در آنجا هم بگذارند و این نتیجه آبروی ما را هم در انتظار شما بپزند ، آری ، هر چاکه این گرز هرزه قدم میگذارد گوسفندان موصوم باید حساب کار خود را بدانند .

شماره آینه

- ۱ - نامه زندانیان قصر
 - ۲ - نامه آقای بلخ
 - ۳ - عملیات غلامعلی صفاری
 - ۴ - نامه آقای تجلی بخش
- چاپ خواهد شد

ناصر نظامی

علف های هرزه !



« بابا » - که خوشش می آید ما او را « باغبان باشی » صدا کنیم آدم صاف و ساده ای است ؛ گاهی از اوقات که مستخدم اداره مثل « جن » غیبتش میزند ، بابا کارهای او را عهده دار میشود ، با صبر و حوصله ای تمامی آب می آورد ، چایی درست میکند ، اتاقها را جارو میزند ، و اگر در اینگونه مواقع صدمتیه از اتاق بیرون برود و باز فوراً بر گردد « سلام » میدهد ، و ما هم برای اینکه دل این پیر مرد صاف و ساده را نشکنیم ، هر صد دفعه سلام او را با آب و تاپ و صف ناپذیری رده میکنیم .

چند روز پیش ، از جلوی بلدیة که لابد حالا باید اسمش را شهرداری نامید ، رد میشدم ؛ دیدم بابای پیر مرد وسط باغچه شهرداری چمیانه زده و به گلها « ور » میرود ؛ نزدیک آمدم ، پرسیدم :

« بابا ، خدا قوت ، چه میکنی ؟ » تا چشمش بمن افتاد باز يك سلام غلیظی توپلم داد و گفت :

« آقا از اینجا رد میشدم ؛ دیدم این علف های هرزه ای که پای گلهای سرما زده روئیده اند ؛ گلها را خراب میکنند ، دارم علف های هرزه را ریشه کن میکنم . » پرسیدم :

« بابا ؛ پس چرا آن علف هرزه بزرگی را که بصورت مجسمه در وسط شهر نصب شده است ؛ ریشه کن نمیکنی ؟ ! » گفت :

« ما باغبانها ؛ صاحب آن مجسمه را گل میدانستیم ، اما اطراف او علف هرزه زیادی وجود داشت ، این گل را خراب کردند ؛ اما کسی چه میداند ؛ شاید خود او هم از هر علف هرزه ای ، هرزه تر بود ! »

...
از آنوقت تا کنون يك لحظه

نان بسی زحمت

بی زحمت و رنج نان نمیاید خورد يك لقمه بر اینگان نمیاید خورد نانی که بود حاصل رنج دگران گر جان برود از آن نمیاید خورد

آرام ندارم ، عقب چند باغبان مجربی میگردد که بتوانند علف هرزه هایی را که بصورت آدم در آمده اند و همه چیز را فاسد میکنند از بیخ و بن برکنند

گل های با روح و با حیات کشور را حفظ نمایند ، معلوم نیست باید این باغبانها را از کجا پیدا کرد ، ولی مسلم است روزی که دخل علف های هرزه بیاید و آنها را در يك میدان عمومی روی هم

پریزند و آتش بزنند ، گلها نمو خواهند کرد ؛ رشد خواهند کرد ، از هر زمانی با طراوت تر ، با حیات تر ، جذاب تر ، باروح تر ، خواهند شد

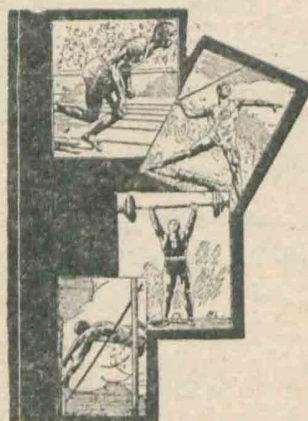
آیا آتش انقلاب می تواند این علف های هرزه را بسوزاند ؟ فکر کنید و خواهش می کنم بگوئید :

« آری ! »

ستون ورزشی

چرا در فوتبال عقب هستیم !

بقلم : آقای حمید محمد پور مربی تربیت بدنی



میتوان اعتراف کرد که ورزش فوتبال در کشور ما دارای سوابق زیادی نیست ، و جوانان ما آنطوریکه باید در این فن پیشرفت نکرده اند . آیا این از بی استعدادی است ؛ از بی قابلیت است ؛ از تنبی و هوسرانی است ؟

نه
اگر ما در فوتبال عقب هستیم ؛ اگر نمیتوانیم آنطوریکه دیگران پیشرفت کرده اند ؛ ما هم بکنیم ؛ دلائل بسیاری داریم ، نواقصی در کار هست که باید اطلاع شود

سرهو فقیهت يك اجتماع بر اثر جدیت و کوشش صمیمانه افراد آن اجتماع است ؛ این اجتماع ورزشی باید با ایجاد باشگاهها بوجود آید و ما از حیث تشکیل اینگونه باشگاههای

ورزشی خیلی عقب هستیم میتوانیم بگوئیم که باشگاه نداریم ، اگر هم داشته باشیم ؛ فقط یازده نفر دورهم جمع میشوند ؛ يك توپ مستعمل در اختیار میگیرند ، و میخواهند با همین وسائل ناقص پیشرفت نمایند ؛ اداره تربیت بدنی باید قبل از هر چیزی در تشکیل

خانه ظلم

با کارگر به محبس انداخته می گفتم زچه روی رنگ خود باخته می از سختی زندان کله هرگز منما این خانه ظلمی است که خود ساخته می

باشگاهها مراقبت نموده و از کمک های مادی و معنوی دریغ نورزد تا بلکه بتوان از این راه به موفقیتهای درخشانی نائل آمد

قسمت دوم که باید مورد توجه بیشتری قرار گیرد اصول « آتله تیزم » و طرز اجرای دوهای میدانی است ؛ هر کس که نخستین گام را در راه فوتبال می گذارد باید از قابلیت بدن خود اطمینان داشته باشد ، بدن را قوی نماید حرکات « نرمش » را برای چابکی بدن انجام دهد ، و بعد شروع به فوتبال کند ، و ما باید در اینجا سؤال کنیم کدام يك از فوتبالیست ها خود را معاینه کرده و بعد شروع به عمل نموده اند ؟

هنوز مربی های ما القباي فوتبال را به شاگردان یاد نداده اند ؛ که آنها را وادار به کارهای سخت تری مینمایند در فوتبال اساس « آتله تیزم » شرط پیشرفت است ، دونهای سرعت ، دوهای با مانع ، پرتاب وزنه ، پرتاب دیسک ، طناب بازی ؛ پرشهای طول و ارتفاع برای يك فوتبالیست لازم و واجب است ، باید از حرکات انفرادی شروع کرده و به نتیجه رسید

قسمت سوم عقب بودن ما در فوتبال این است که يك اساس مهمی را مراعات نمی کنیم ؛ تمرینهای ما اصولاً بدون برنامه و نظم ؛ و بدون داشتن « انتره نور » یعنی مربی خارجی است ، ورزشکاران ما از مربیان داخلی خود استفاده نمیکنند

قسمت چهارم تماس خارجی است یعنی ما باید انقدر بادسته های خارجی تماس حاصل نماییم تا کلیه عیوب و نواقص خود را رفع کنیم فرستادن دسته فوتبال ایران برای مسابقه به خارج و آوردن دسته های خارج به ایران جهت مسابقه های دوستانه بهترین راه عملی نمودن این قسمت است

تماس خارجی میتواند تکنیک بازی ما را خوب کند ؛ و در مقابل خارجیان جوانان را آماده نماید . باید ورزشکاران ایرانی دست بدست یکدیگر دهند در این راه جدیت و کوشش فراوانی مبذول دارند ، تا با استعداد و قابلیت شایان تقدیری که در افراد این جامعه سراغ داریم موفقیتهای درخشان و بی شماری را کسب نماییم .

در اداره گل پخش چه خبر است؟!.

آقای عبدالله رضا:

اخیرا هم جناب ایشان که ملقب

به قهرمان دزدی هستند دست به دزدی های کوچکی زده اند که کوچکترین رقم آن چهارصد هزار ریال سیصد هزار ریال میباشد که بواسطه ضیق صفحات شرح کامل آن با مدارک لازمه و نام عاملین در شماره بعد چاپ خواهد شد.

آقای عبدالله رضا پس از بدست آوردن مبالغ هنگفت از راه تعویل و تعول جای در اداره انبارها در چندی قبل اخذی کوچکی نموده که بشرح زیر است:

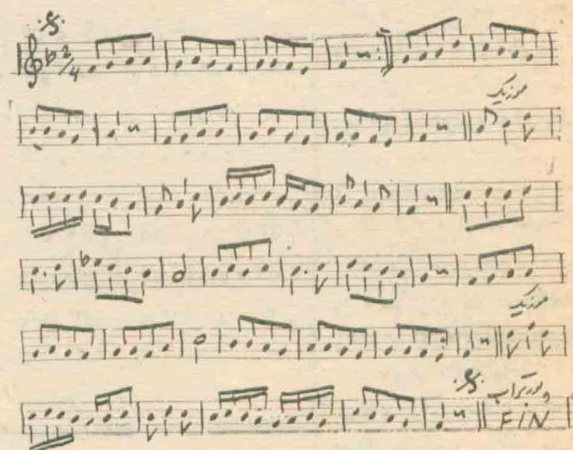
مبلغ يك مليون ریال از بیست نفر عامل دریافت و به آنها اجازه داده که در مقابل ته سوش سهمیه داده شود، و تعداد یکصد و چهل تن قند و شکر را به یغما برده است!

خانم ماشین نویس!

آهنگ پروزن فو کسترت ساخته آقای راد مرد

«شاعر خوش قریحه ما آقای مسعودشکیبی پس از خواندن ماجرای اداره گل پخش این شعر جذاب را برای خانمهای ماشین نویس آنجا ساخته اند که

«اینک بنظر خوانندگان عزیز میرسد»



قانون من يك خانم ماشین نویس محبوب و دلداده آقای رئیس از صبح تا شب در اداره میبافم ژاکت صحبت میکنم از توب و تنیس و راکت

هستم راضی و خرم ز شغلم در دل ندارم درد و رنج و غم وقتی پرونده میبرم پیش رئیس در بر گشتن بهم خورده فرهای گیسم

روزی رفتم با ناز و غمزه پیش رئیس گفتم یاالله در آرزو باش نامه بنویس بنویس که فلانی شده از کار کلافه حقوقش کمه میخواد حقوق اضافه

لبغندی زد دست بستم کشید در باز شد مدیر گل سر رسید وقتی که مادو نقر را با آن حالت دید با توپ و تشر گفت خجالت نمیکشید؟

بعد از نیم ساعت مدیر گل کردم احضار گفت مادمو از من بشما میکنم اخطار چون سر بیچی کردی از قانون اداری از فردا در این اداره شغلی نداری

گفتم که بنده تقصیر نداشتم پرونده روی میز می گذاشتم هنگامیکه دیدم او دست کشید به اویم خیال داشتم بیایم بشما بگویم

گفت با بار و شوخی میکردی خودم دیدم از پشت در صحبتهای ترا شنیدم فکر اضافه حقوق در سرت افتاده نصف حقوق شما هم الان زیاده

شدم شرمنده از این سخنش بریدم و گفتمت دامنش دو ختم دیدگانم را بدیدگان او آرامش کردم با اشارتهای ابرو

با شیرین زبانی نمودم سرش را گرم با ناز و عشوه کردم دل سنگش را نرم هنگامیکه او شده عاشق من شدم معشوق بهش حالی کردم میخوام اضافه حقوق

از من برسید با لبی بر خنده که الان حقوق شما چنده گفتم حقوق قدوی چهارصد تومنه اینهم خرج دوخت یک دست لباس منه

گفت نمیتوانم ببینم تو غمگینی الان می نویسم برایش کارگزینی اگر طاقت بیماری يك قدری بنشین نتیجه کارم را الساعه می بینی نامه نوشت خیلی مفصل گفت ماشینش کن مشو معطل

تا که نامه را دادادم مدیر گل بدستم دویدم پشت ما شین تحریر نشستم نوشته بود این خانم شش تا بچه داره زندگیش مشکله چونکه شوهر نداره به حقوقش اضافه کنید دوست تومن اینجارو که خوندم زشادی زدم بشکن

مدیر گل رفت در رو ببند از جام با شدم گفتم با خنده این نامه را امضا کنید بفرستید بالا خوب لیست شوخی آقای مدیر گل حالا

به قصد مردم رسیدم چون نامه امضاء شد پیش خدمت رفت و ساعتی از ما جدا شد بهود و بدو توند او مد چون ماشین جیب گفت اضافه حقوق شما شده تصویب

دو روز دیگر او مد حکم من حقوقم شده بود ششصد تومن حالا باششصد تومن در توی اداره میخندم برایش کارمندان بیچاره



—۷—

بنگاه های عالم المنه نئی که بهمت آقای منصور برای آستان قدس رضوی تأسیس و با ترمیم شده زیاد است، ولی مهم تر از تمام آنها، جزام خانه، ساختمان تازه نئی جهت کتابخانه، تشکیلات نوینی در بیراستان و مضافخانه، و ساختمان محل موزه است که تمام آنها با همت و سعی بی مانند آقای منصور پایان رسیده است!

دومین روز ورودم به مشهد بود که به تماشای کتابخانه حضرتی رفتم، رئیس این کتابخانه معظم آقای عبدالملی اکنائی است که سی سال تمام است با این سمت مشغول خدمت می باشد! این مرد دانشمند صاحب ذوقی سرشار و اطلاعاتی جامع بوده و با چندین زبان آشنائی دارد فهرست کتابهای کتابخانه در مجلد قطوری تنظیم شده و روی میز او بود، تاریخ تأسیس این کتابخانه عظیم بطور تحقیق در دست نیست، ولی از وقف نامه هائی که بدست آمده و سایر مدارک معلوم میشود که بعد از سنه دویست هجری که حضرت رضا علیه السلام در خاک طوس شهید و مدفون شد، مردم در اطاقی بجمع آوری صحیف نفیسه پرداخته ولی بعد کتابهای دیگری به آنجا افزودند و پشت تمام کتابها می نوشتند:

تقدیم بعضرت رضا!

بطور تحقیق - بلکه یقین - کتابخانه امروز حضرتی با صد سال تمام است که بمعنی حقیقی کتابخانه در آمده و اکنون دارای یازده هزار جلد کتاب چاپی و ۹۵۷۸ جلد کتب خطی می باشد قدیمی ترین کتابی که بین آنها دیده میشود، قرآنی است بخط کوفی این قرآن نفیس بخط امام دوم حضرت حسن مجتبی و تاریخ آن ۴۱ هجری است

کتاب دیگری که در آنجا دیده میشود و زیاد جلب توجه میکند کتاب صناعت النظم و النثر است که مصنف آن ابو هلال حسن عبدالله عسکری است و تاریخ این کتاب متعلق بسال ۱۴ هجری است.

قرآن دیگری نیز در آنجا وجود دارد که تقدیمی خدایارخان بهادر است و تاریخ تقدیم و اهداء آن ۱۱۴۸ عجمی ذکر شده است.

این قرآن دارای ۶۰۶ ورق و هر ورقش با سلیقه خاصی یک قسم تذهیب و ترصیح شده است!

تکذیب

در روزنامه ظفر شماره ۱۷ مورخ ۱۷ آذر ماه شرحی مرقوم رفته بود که رئیس برزن هفت مدیران مسافر خانه ها را برای پرداخت اعانه جهت کتابخانه شهرداری دعوت و تهدید نموده است.

برای اطلاع عموم عرض میشود که این جانباف امضاء کنندگان ذیل با کمال افتخار و میل هر کدام ۲۵۰ ریال اعانه داده ایم و بسیار خوشوقتیم که در کمک باین کار خیر ما را شریک کرده اند و غیر روزنامه ظفر را بکلی تکذیب میکنیم.

حاجی جواد مدیر مسافر خانه شرافت - علی خانی شاه آبادی مدیر مسافر خانه فراهانی - هاشمی مدیر مسافر خانه فرود آذربایجان - تجریشی مدیر مسافر خانه ناصریه - شاهین مدیر مسافر خانه شاهین طوسی زواد مدیر مسافر خانه فرد - کلاهر مدیر مسافر خانه روشندل - قره باغ مدیر مسافر خانه اسلامبول مجید مدیر مسافر خانه اهواز - تنظیم مدیر مسافر خانه بهارستان علی زاده مدیر مسافر خانه آراین - ربیعی مدیر مسافر خانه ربیعی همتی مدیر مسافر خانه درغشان - زرین زواد مدیر مسافر خانه وطن - ش ۶۹۸



—۳۸—

نمیدانم دامنه ی این تغلیات ملکوتی من بکجا رسید که یکدفعه دیدم مایع گرم و سوزنده ای گونه هایم را تر کر...

هن گریه کردم!

بر بدبختی خود، بر ناامیدی خود، بر رنجهای روز افزون خود، بر ایام فنا شده ی زندگانی خود، و بر اندوه شدیدی که مثل غوره روح مرا میجوید و در اعماق آن تأثیر میکرد!

هن گریه کردم...

این گریه از ضعف بود، و من اعتراف میکنم که در آن لحظه فراموش شده ضعیف بودم، ناتوان بودم، ضعف نفس داشتم ولی... این اشکهای گرم از قلب خون آلود من سر چشمه میگرفت، این اشکها ارزش خدائی داشت، این اشکها؛ اشک تقوی و پرهیزکاری بود!

مثل اینکه تمام روح من در این دانه های شفاف منعکس شده بود، روح من میگریست!

رفیقم! وقتی این حالت ببخودانه مرا دید، هیچ دم نزد، چون به اخلاق من خوب آشنا بود؛ میدانست که من گاهی مانند کودکی زود رنج و حساس میشوم، گریه میکنم؛ میدانست آتشی که در اعماق قلب خود دارم مرا میسوزاند، مرا رنج میدهد، مرا ناتوان میکند!

او، آهسته بازن خود نجوا میکرد، صدای «بیج بیج» آنها که گاهی توأم با لبخندی بود مرا به خود آورد؛ دودل شدم و بانهایت سرافکنندگی بزن او گفتم:

«مرا به بخشید!

دیگر نتوانستم بقیه ی جمله ای را که در منم درست کرده بودم و می خواستم بوسیله ی آن از این گستاخی و بی خبری خود بپوش بخواهم؛ بگویم، زیرا بخش شدیدی که گلویم را فشار میداد و برآستی نزدیک بود مرا خفه کند؛ مانع از صحبت من شد!

زن او که جذابیت عجیبی در حرفائی داشت و هنگام حرف زدن نورگرم کننده ای از دیدگانش ساطع میشد، با آنچه مظلومانه ای گفت:

«اهدیتی ندارد!

و بعد با لحن تمسخر آمیزی اضافه کرد:

شمال

صاحب امتیاز و مدیر
ساعتی
مدیر داخلی
ناصر نظامی

باز هم کلاشی

بطوریکه اخیراً مکرراً اطلاع حاصل کرده ایم عده ای بنام مخبر یا نماینده این روزنامه بمقامات و اشخاص مختلف رجوع کرده و کلاشی و اخاذیهای نموده و باعث هتک آبرو و حیثیت روزنامه میشوند. ما با اینکه این عده محدود را

بشوبی میشناسیم برای آخرین دفعه عمل زشت آنان را تقییح نموده و بدین وسیله بایشان اطلاع میدهم هر گاه به کلاه برداری خود ادامه دهند علاوه بر اینکه صریحاً مرفعی خواهند شد توسط مقامات مربوطه هم مورد تعقیب قرار خواهند گرفت.

نسیب شمال

شماره ۴ ریال

جای اداره خیابان رنای

شماره تلفن ۶۶۷۶

بهای اشتراك

سالانه ۲۵۰

فصاحه ۱۵۰

مقالات وارده مسترد نمیشود

اداره در حکم اصلاح آن آزاد است

چاپخانه سپهر

قطره های خون خود روح دعوت خدائی را بزرگتر ، با عظمت تر ، مقدس تر ، گرامی تر نمود !
قیام حسین و مقابله ای او در برابر ظلم و فساد ، حق را که مرده بود زنده کرد ، حقی که در پرده استتار پنهان شده بود ، حقی که اهل آن گریزان و فراری بودند ، حقی که فرعونهای دوران بوجود آن پوزخند مسخر میزدند ؛ و این حق را ، حق بزرگ را ، حق لایتنهای و لایزال را احیا کرد و به آنها ، بمردم ستمیده همانند :

حقیقت زنده ایست که هر دن برای او نیست !

امروز پس از هزار و سیصد و سه سال ، ما هنوز درس جانبازی ، درس فداکاری ، درس از خود گذشتگی را نیاموخته ایم ، ما هنوز در زیر بار ظلم ، در زیر بار فساد ، در زیر بار ستم و بیداد جان میدهیم ، ما هنوز برای عظمت مقام او دسته راه می اندازیم ، اشک میریزیم ، ناله می کنیم ، بسر خود میزنیم ، تمزیه میگردانیم ، روضه میخوانیم ، شبیه خوانی میکنیم ، و از روح پاک

حسین بزرگ و آزادی خواه ، خجالت نمی کشیم .

ای مردم بدبخت ای توده جاهل ! آن دستی که بالا میرود و بر سینه

شما میخورد ، باید مشت شود و دهان خیانتکاران را خورد کند !

آن خنجر برنده ای که برق میزند و بر فرق شما - آنها در راه حسین -

فرو می آید ، باید جولان بگیرد و

سر خیانتکاری را از بدن جدا سازد ؛ آن زنجیری که با صدای مهیب خود بر پشت های شما ، بر پشت های خمیده شما میخورد ، باید محکم شود و پای اشراف ظالم را به فراموش خانه های پر از مرگ به بندد !

حسین بشما درس گریه و زاری ؛ درس ناله و بیچارگی ، درس شبیه خوانی و تمزیه گردانی نیاموخت ، روح حسین از این خرافات و موهومات عهد بربریت متنفر و بیزار است !

امروز شما در زیر سخت ترین و بیرحمانه ترین قیود استبداد دست و پا میزنید . امروز شما محکوم رژیم بر از ظلم و فساد هستید که جز نابودی و فنا نیست ، شما چیز دیگری ندارد ، امروز شما موجودات فلک زده ای بشمار می میرید که از هر کس و نا کس باید حرف زور بشنوید ؛ آبا هنوز هم نمیخواهید راه جانبازی و فداکاری را بیاموزید ؟

آیا هنوز هم نمیخواهید در این خیابانها ، در این جویها ، در این گنداب روها ، در این چاله ها ؛ خون جاری سازید ؟ آبا هنوز هم نمیخواهید جزای خیانتکاران دو رو و ظاهر فریب را در کف دستشان بگذارید ؟ آبا هنوز هم نمیخواهید با نهایت همت حق خود و کسان خود را بازستانید ؟

ایگاش زنده هم ما زدم و همت و غیرت شما را میدیدم .

در هزار و سیصد و سه سال پیش ، وقتی که عمال بیدادگر و قلدر مابویه مانند سرطان در قلب جامه اسلامی دست انداخته بودند ، وقتی که حق و عدالت را نابود کرده بودند ، وقتی که بزرگان را از دم تیغ بیدریغ میکشاندند ، وقتی که ستمگری را احیاناً نموده بودند ، وقتی که دلهای مرده را زیر سم ستوران پایمال میکردند :

را دهمرد از جان گذشته ای که زیر بار ظلم و فساد نهریفت ، درخت آزادی را با خون خود آبیاری نمود ، و او حسین بود !

حسین بجای مردمی که زیر بار ستم و بیداد رفته بودند ، بجای مردمی که حق و عدالت را فراموش کرده بودند ، بجای مردمی که با بدترین شکنجه و عذابی جان میدادند ، بجای مردمی که حق حیات را در گوشه های زندان مدفون نموده بودند ، قدمردانگی علم کرد ، و برای مردم و مقصود مقدس آنها برپا خاست !
هر چه در نزد او گرامی بود ، هر چه در نزد او عزیز بود ؛ هر چه در

نزد او مقدس بود ، بفدا داد ، و در راه حق و آزادی بزرگترین نهضت های اسلامی را بنا نهاد . . .
او رمز حقیقت بود ؛ او مظهر فضیلت بود ، او منشاء یگانگی بود ، او مجسمه عدالت بود !

او در فداکاری اعجاز کرد ، او ظاهر سازی و تملق گوئی را بدور

ناصر نظامی

آزادی یامرگی
روزی که حسین قیام کرد
یادگار یک تاریخ درخشان
از پس ابرهای سمیاه

انداخت ، و او بزرگترین درس جانبازی را بمردم آموخت !

حسین نمیتوانست به بیند که عمال جاه طلب یزید بزرگترین بیداد ها را روا میدارند ؛ نمیتوانست به بیند که بدترین خیانت ها و سهمناک ترین جنایت ها را بمردم تحمیل میکنند ، نمیتوانست به بیند که مردمان ناچس و بست فطرت ، بريك مشت مردم آواره حکومت مینمایند .

او قیام کرد تا دست متجاوز را از مال و ناموس مردم کوتاه کند ، او قیام کرد تا بیدادگران را بجای خود نشانند ، او قیام کرد تا هر راه آزادی شهید شود !

زندگی حسین در کشتن او بود ، سلطه یزید چیزی جز ظلم و فساد نداشت ، ایمان را از بین برده بود ، آزادگان را از دم شمشیر گذرانده بود ، حق پرستان را بیدار عدم فرستاده بود ، زبانها را لال کرده بود ، گوشها را کرساخته بود ، دهانها را قفل زده بود ، دلها را دلهای پاک و بی آلاش را بردن داده بود !

حسین رایت آزادی را بلند کرد ، ندای حقیقت را در افکند ، و با